

## لغات و اصطلاحات عوام در شعر ناظم هروی

محمد آصف فکرت<sup>۱</sup>

### یادداشت سردبیر

ملا فرخ حسین ناظم فرزند شاه رضای سبزواری در حدود سال‌های ۱۰۱۱ یا ۱۰۱۲ ق. در هرات به دنیا آمد. از گفته‌های تذکره‌نویسان مطلب زیادی در باره زندگی ناظم حاصل نمی‌شود. آنچه از گفته‌های خود او در دیوان و نیز مثنوی یوسف و زلیخای وی و اظهارات ضد و نقیض چند تذکره معدود مستفاد می‌شود، او در هرات پرورش یافت. در دربار حسن خان شاملو و پسرش عباسقلی خان شاملو به سر برد و با شاعرانی چون فصیحی، ملک قمی، میرزا ارشد برنابادی، جلال اسیر ارتباط و مراوده داشت. از او دیوان شعر، مثنوی یوسف و زلیخا و مجموعه منشآت بر جای ماند که متأسفانه از اخیرالذکر تا کنون نسخه‌ای شناسایی نشده است.

ناظم ازدواج نکرد و صاحب فرزندی نشده است. در سال درگذشت او اختلاف نظر وجود دارد. برخی و از جمله خان آرزو در مجمع النفایس معتقدند که در ۱۰۸۱ در هرات درگذشته است. گورجای او اکنون پیدا نیست.

به نظر می‌رسد نخستین پژوهشگری که مقاله‌ای مستقل در خصوص ناظم هروی نوشت، محمد نسیم نکهت سعیدی بود که به سال ۱۳۵۳ در مقاله‌ای با عنوان «ناظم هراتی» در شماره نخست سال بیست و دوم مجله «ادب» نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه کابل به نشر رسانید. در سال ۱۳۵۷ نجیب مایل هروی که در صدد تصحیح دیوان این شاعر بود، در مجله وحید (نیمه دوم خرداد و نیمه اول تیر، شماره ۲۳۴ و ۲۳۵) مقاله‌ای با





عنوان «ناظم هروی و آثار او» نوشت. استاد مایل بعدها از تصحیح دیوان منصرف شد و آنچه انجام داده بود را کریمانه به محمد قهرمان سپرد. این شاعر و محقق ایرانی دیوان ناظم هروی را بر اساس چهار نسخهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی، موزیم کابل و نسخهٔ متعلق به کتاب‌خانهٔ آیت‌الله سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران تصحیح و در سال ۱۳۷۴ در مشهد به سرمایهٔ انتشارات آستان قدس رضوی منتشر کرد.

مثنوی یوسف و زلیخای وی نخستین بار به صورت چاپ سنگی در مطبعهٔ نولکشور لکنه‌و به سال ۱۲۸۶ به اهتمام محمدانوار حسین تسلیم و بار دیگر در تاشکند به کوشش مهمان‌خان بن مظفرخان توره به سال ۱۳۲۲ ق. در مطبع پورصف به طبع رسیده است. این مثنوی را که ناظم به درخواست عباسقلی خان در چهارده سال (۱۰۵۸ تا ۱۰۷۲ ق.) سروده در سال ۱۳۹۵ حمید هادیان به عنوان پایان‌نامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه اصفهان با استفاده از دو نسخهٔ کتاب‌خانهٔ ملک به خط گوهری هروی و دانشگاه تهران تصحیح کرد.

در افغانستان در سال‌های پسین، دو اثر در قالب کتاب با عنوان «ناظم هروی سخن‌پرداز معروف سدهٔ یازدهم» (کابل-۱۳۸۸) نوشتهٔ شاه‌محمد مصلح و «گزیدهٔ غزلیات ناظم هروی» (هرات-۱۳۹۷) به کوشش روح‌الامین امینی و محمدآصف رحمانی منتشر شده است.

در ایران نیز در این سال‌ها در قالب چند مقاله به بررسی آثار شعری ناظم هروی پرداخته‌اند که از آن میان به «بررسی ویژگی‌های سبکی یوسف و زلیخای ناظم هروی» (حمید هادیان، سیدمرتضی هاشمی، محسن محمدی فشارکی، بهار ادب، پائیز ۱۳۹۴، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۳، صص ۴۱۱-۴۲۷) و «معرفی، نقد و تحلیل یوسف و زلیخای ناظم هروی»، (رحمان ذبیحی، یونس جلوداری، پژوهش‌نامهٔ ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال شانزدهم، شمارهٔ ۳۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، صص ۸۷-۱۰۶) و «بازخوانی انتقادی اخلاق اجتماعی مردم عصر صفوی از دیدگاه ناظم هروی»، (شیرزاد طایفی و مهدی باقری، دانش، فصل‌نامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، صص ۱۳۰-۱۳۱) می‌توان اشاره کرد.

مقالهٔ استاد محمدآصف فکرت پیش از این در کابل در دومه‌نامهٔ فولکلور نشریهٔ وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان (سال اول، شمارهٔ چهارم و پنجم، میزان و عقرب ۱۳۵۲، صص ۵۹ تا ۶۵) منتشر شده و این‌جا پس از اخذ اجازه از نویسندگان و ویرایش آن، مجدداً در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.





### چکیده

ملا فرخ حسین ناظم هروی از شعرای برجسته حلقه ادبی هرات در سده یازدهم و دربار حسن خان شاملو و فرزندش عباسقلی خان شاملو است. او که از شاعران مطرح خراسان در سبک هندی به شمار می‌رود، در آثارش از لغات، کنایات، تعبیرات و اصطلاحات عوام فراوان بهره برده است. در این مقاله با استفاده از دست‌نویسی از دیوان او که در آرشیف ملی افغانستان در کابل نگهداری می‌شود، به بررسی لغات و اصطلاحات کوچک و بازار در شعر او پرداخته‌ایم.

**کلیدواژه‌ها:** ناظم هروی، هرات، سبک هندی، حلقه ادبی حسن خان شاملو.

### درآمد

محمدحسین ناظم از شاعران نازک‌خیال و بلنداندیشه قرن یازدهم هرات است و او را در ادب فارسی به پایه یک شاعر زبردست می‌شناسند. دیوانش گرچه چاپ نشده اما نسخه‌های متعددی از آن را می‌توان در کتابخانه‌های معتبر جهان یافت. کلمات و اصطلاحات عامیانه به طرز جالب و دل‌نشینی در شعر ناظم به وفرت آمده است. ما برای شما کلمات و ترکیبات عامیانه مذکور در دیوان ناظم را گردآوری کردیم و امیدواریم مطالعه آن برای علاقه‌مندان و محققان ادب عامیانه مفید فایده‌ای واقع گردد.

انبان پر باد: ظاهر بی باطن

عالمی را می‌دهد بازی به مشیت ارزنی / آسیای فکر از این انبان پُربادیم ما

امشب: به جای دیشب. این کلمه در برخی لهجه‌ها مخصوصاً در کابل معمول است.

نهال کاری یک ساله کرده‌ام امشب / چمن چمن اثر امروز حاصل است مرا

باددست: سخی، بخشنده به افراط. در باب مبالغه به مسرف گفته شود.

حاصل کشت کرم بسیار و دهقان باددست / در میان خوشه‌چینان دامن صحراخوش است



برهم زدن: نزاع و گفت‌وگو نمودن  
 عمرها با هم نمک گر اهل دنیا خورده‌اند  
 بر سر یک لقمه نان بر هم چو دندان می‌زنند

به داد رسیدن: به کمک بی‌چاره‌ای در فرصت تنگی رسیدن  
 خوش آن زمان که به دادم رسیدن تو رسد  
 لب نگاه به پابوس دیدن تو رسد

بر آب زدن: بدون احتیاط و با تهوّر به کاری اقدام کردن  
 در راه احتیاط خطر بیش‌تر بود  
 بر آب می‌زنیم که این پل شکسته است

بر هم چسپیدن: اتحاد، توافق رأی  
 دوستان بر هم نمی‌چسپند چون مژگان  
 اختلاط نیک و بد در پود و تارم آرزوست

بازی دادن: فریب  
 عالمی را می‌دهد بازی به مشت ارزنی  
 آسیای فکر از این انبان پر بادیم ما

بی‌زبانی: کم‌جراتی  
 خود را ز بی‌زبانی ما خصم کرده گم  
 رخسار زشت آینه‌ی یار دیده است

برهم خورده: پریشان، بیمار  
 گردوروزی بود برهم خورده آسیبی نداشت  
 نخل بند تازه می‌کردند گلزار تو را

پراکنده: بی‌پر و بال، آزرده  
 بس که زنجیر جنون دیوانه‌ها بشکسته‌اند  
 دست هر سو طایر پرکنده‌ای دارد جدا





پدر: برای رجحان و مبالغه و افضلیت بر چیزی آید.  
ای جوان سرمکش از پیر نظر کن که چه دید      پسر آن که دعایش پدر توفان است

پوست تخت: فرشی که از پوست گوسفند و غیره به عنوان آزادگی و عدم پای بندی به تکلف سازند و بر آن نشینند.

کو همّتی که دامن خواهش رها کنم      بر پوست تخت فقر بزرگانه جا کنم

پینه: پیوند، وصله، ضمیمه، طفیلی  
خود را به حيله دوخته‌ای در حریر و شال      چون بخیه در لباس به هر حرف پینه‌ای

پیش طاق: قسمت بالای تاق و ایوان که بر آن چیزی نویسند.  
نقش طرب کتابه دل‌های شاد کن      بر پیش طاق خاطر ما شرح غم نویس

تالار: در قدیم به اتاقی می‌گفتند که پیش روی دیگر اتاق‌ها بود و چند ارسی و کلکین متعدد می‌داشت و بر حسب تعداد ارسی‌ها تالار پنج دهنه و شش دهنه و غیره می‌گفتند:

به گوشم این صدا از گردش دوار هوش آمد      که تالار فلک را راست کرداری ستون باشد

ته دل: از صمیم قلب، به خواهش دل  
دمی که شعله بر این آب‌گون پرند زند      زمانه از ته دل‌های دردمند زند

ته دار: با اساس، بنیاد محکم و استوار  
خانه‌سازی در زمین معصیت ته‌دار نیست      رو به محراب آرو طاق عرش را معمار باش



تُنگ: بر وزن سرخ، جک، بوتل شکم بزرگ

بی تعلق نکند طینت پاک انسان را  
آب از تنگ طلا کی چو سبو می‌گذرد؟

توبه‌دادن: پشیمان ساختن، بیزار ساختن

بوی تو کرده خصم نسیم ختن مرا  
روی تو توبه داده ز سیر چمن مرا

چادر شب: تکه‌ای که در آن جامه خواب را بندند و نیز پیر زنان روستایی بر سر اندازند.

کدام اختر برون از پرده می‌آید چنین کامشب  
به روی خفتگان چادر شب مهتاب می‌سوزد

حوصله تنگ شدن: طاقت به سر رسیدن و تحمل از دست دادن

صد دل به یک خلاف ادا تنگ می‌شود  
تنها نه دل که حوصله‌ها تنگ می‌شود

حاصل: ثمر، میوه

مکن تحصیل جمعیت که حاصل  
گلستان را به غارت می‌رساند

خاک تیمم: مقداری خاک پاک که غرض تیمم در خریطه‌ای کنند.

سیدی‌خور دهر خشک‌دستم گویی  
از خاک تیمم آفریدند مرا

خوشامدگوی: متملق

خوشامدگوی را بسا عارف خامش مکن نسبت  
که دل جان می‌دهد دارد زبان گر شوق گفتاری

خوش آمدن: دوست داشتن، میل داشتن

تو عشق‌باز جهان من نیازمند سخن  
تو را جوان و مرا پیر خوش نمی‌آید





دهقان کرم گر به مثل خرمن موری در غارت هر دانه بیند خوشش آید

خاطر آشفتهگان از برگ گل نازک‌تر است خوش نمی‌آید ز بلبل نغمه‌پردازی مرا

درین میخانه کس را خدمت من خوش نمی‌آید سبوی آسمان پنداری افتادست از دوشم

**خیال کردن: گمان نمودن، پنداشتن.**

ما را خیال مردم خوشحال می‌کنی آینه را تصور تمثال می‌کنی

**خاک بر سر چیزی بودن: کنایه از بی‌چارگی و حقارت زیاد.**

نه از صفای طبیعت همین تو بی‌قدری به هرزه‌گریه مکن خاک بر سر آب است

**خون به گردن کسی بودن: کنایه از ارتکاب به قتل و گناه**

ز بخت شکوه ندارم که خون اختر من به گردن نفس آسمان‌گداز من است

**خود را گم کردن: مغرور شدن**

خود را ز بی‌زبانی ما خصم کرده گم رخسار زشت آینه یار دیده است

**خوش کردن: انتخاب نمودن**

چراغ سرمه رازان کرد روشن خاک پای تو که جایی خوش کند در چشم خوبان از برای تو

**دینه: دیروزی، دیشبی**

فردا به یاد نطق تو هرگز نمی‌رسد پیوسته در حکایت امروز و دینه‌ای





دیرکردن: معطل نمودن

نادم شو از گناه که عمال روزگار دانسته در جزای عمل دیر می کنند

درآمد: عایدات

آدمی بس که تعلق به درآمد دارد گر کنند آینه اش آینه دان می گردد

دوند: به جای دونده

عمر گذران را گذران تر مکن از ظلم مهمیز چه حاجت به سمندی که دوند است

دهن دار: باجرات در صحبت کردن

در بزم تو سهل است سخن سنجی ناظم لطف تو دهن دار کند بی دهنان را

دکان داری: به چال و اصول خرید و فروش وارد بودن

گوهری را که بها گنج دو عالم شرف است گر فروشنده دکان دار نباشد خزف است

راهی: فرستاده، روانه

خاک کویش را چو چشمم عذر خواهی می کند قاصدی هر سو چو اشک گرم راهی می کند

روزی خور: جیره خوار

نه همین آینه مهمان عزیز رخ توست کیست چون دیده که روزی خور دیدار تو نیست

زخمی: افکار، مجروح

گر چون گیاه طعمه برقی نمی شوی باری چو دانه، زخمی دندان مور باش





سفالم می‌کند زخمی به‌مشت ابروی چینی را

سبک دستی شکست خاکساری‌ها بود ورنه

عاجز چه در میانهٔ این هفت زینه‌ای

زینه: پله، درجه‌ای از نردبان  
کامل عروج شو نه مسیحی نه آفتاب

شکست رنگ می از زهر چشم ساغر ما

زهر چشم: هیبت، نیروی ترساننده  
علاج حوصله هر تنگ نشئه‌ای نکند

سیر گل اندیشه به اندیشه توان کرد

سرسری: بدون دقت، ارتجالی  
ناظم مگذر سرسری از نظم عزیزان

چو صیقل مرداگر زنگار گیرد نور می‌بخشد

سور: نشاط  
چو گل آزاده گرد در خون نشیند سور می‌بخشد

ناظم چو از شلیطهٔ دنیا شنیده بود

شلیطه: زن بد  
هرگز نکرد گوش به حرف عروس دین

گل سکه می‌کند زر خود را به نام تو

سکه‌کردن: به جای سکه‌زدن  
فرمانده قلمرو گلزار حُسن توست

درمانده روزگار به داد که وارسد؟

فلک‌زده: بی‌چاره، بدبخت  
بر هر طرف فلک‌زده‌ای ناله می‌کند





فشارش: شکنجه یا فشار

پهلوی کس ندیده ز زنجیر آهنین  
بر من فشارشی که ز بند قبا رسید

قلم‌کردن: قطع نمودن، بریدن

به یک زبانی‌ام استاد ناظمان سخن  
قلم کند قلمی را دلم که شق دارد

قلم به قلم: یکایک، بدون فرو گذاشت

اسرار عشق را نتوان انتخاب کرد  
از نکته‌ای که هست قلم بر قلم نویس

عزیز کرده: ناز پرورده، گرمی

عزیز کرده نگردد ز عزل منصب خوار  
به صدر چهره همان جاست چشم اعمی را

قلم تراش: تیغی که نوک قلم را تیز می‌کند.

مکش زبان نصیحت به مردم خودرای  
قلم تراش مکن تیز، خامه فولاد است

قسم به سر کسی خوردن: نهایت محبت

شاید که بلبلان به سر من قسم خورند  
گل در کنار طرف کلاهم نشسته است

قبول کردن خاک: عقیده‌ای که هر کس اعمال وی نیکو نباشد، خاک او را برای دفن نمی‌پذیرد.

ناظم عجب که خاک قبولم کند که کرد  
دریافشانی مژه مردود آتشم

کج‌بختی: سفسطه، استدلال از روی نادانی

به روز جهل مکن زه کمان کج‌بختی  
نشان تیر شود در ره خطا منشین





کند و برد: قلع و قمع

دخل دولت‌های دنیا روز آخر می‌شود کند و برد سیل این صحرا دوروزی بیش نیست

گفت و شنو: گفت و شنود، گفت و گو

دیوانه را به گفت و شنو گرم کرده‌اند آن‌جا که مهر بر لب عاقل نهاده‌اند

گرفتن: انگاشتن، فرض کردن

کسی راه شیران چو نخچیر گردد که آهوی این دشت را شیر گردد

گرم شدن دماغ: سرمست شدن

دیدهام افسردگی‌ها تا دماغم گشته گرم یادگار صد خزان باشد بهار خاطر

گوساله پر کاه کردن: هر گاه گوساله‌ای بمیرد پوست آن را پُرکاه کنند به خاطری که گاو ماده شیرش را خشک نکند.

دل‌جویی گاو نیست شیر است مراد گوساله‌مرده را که پُرکاه کنند

گردیدن شیر: گویند هر گاه مادر شیرده حامله شود، شیرش کیفیت خود را از دست می‌دهد و به کودک زیان‌آور تمام می‌شود.

جز دردسر از نظم جهان‌گرد ندیدم بیماری این طفل ز گردیدن شیر است

مزاج‌گردیدن: نوعی کسالت یا تسمم یا حساسیت

مزاج هر که نگردید از حرارت عشق چو کوه تکیه به دیوار استقامت کرد



مصافحه: با هم دست‌دادن، دست‌یک‌دیگر را فشردن  
 ز بس مصافحه کردند گل‌رخان با هم      ز نازکی کف‌شان هم‌چو برگ سوسن شد

مقوّا: کاغذ لُک، تخته کاغذی  
 مقوّا کرد کاغذپاره‌ها را دل به هم بستن      موافق شو که با خلق اتفاق زور می‌بخشد

نمود: تظاهر، نمایش  
 دل به داغ وجود می‌سوزد      آفتاب از نمود می‌سوزد

ندیده: گرسنه‌چشم  
 عنقا به دام دارد و پروا نمی‌کند      صیاد ما ندیده صید و شکار نیست

نی‌زدن: کنایه از بی‌چارگی  
 حال ناظم را چه می‌پرسی مکرر گفته‌ام      شعر می‌خواند به یاد دوستان، نی می‌زند

وجه‌المهر: کابین  
 نی‌ام عاجز به وجه‌المهر محبوب جهان ناظم      سرانجام طلاق همّت مردانه می‌باید

